

موزه معصومیت

اورهان پاموک

برنده جایزه نوبل ۲۰۰۶

برگردان: مریم طباطبائیها



نشر پوینده

فهرست

- ۱- شادترین لحظه زندگی من ۱۱
- ۲- بوتیک شانزلیزه ۱۳
- ۳- فامیل‌های دور ۱۷
- ۴- ملاقات در شرکت ۲۱
- ۵- رستوران فوآیه ۲۳
- ۶- اشک‌های افسون ۲۷
- ۷- آپارتمان مرحمت ۳۳
- ۸- اولین نوشابه میوه‌ای ترکیه ۳۹
- ۹- F ۴۱
- ۱۰- چراغ‌های روشن شهر و شادمانی ۴۵
- ۱۱- عید قربان ۴۹
- ۱۲- بوسه‌ای آرام ۵۹
- ۱۳- عشق، جسارت و مدرنیته ۶۵
- ۱۴- خیابان‌ها، میدان‌ها و کوچه پس کوچه‌های استانبول ۷۱
- ۱۵- برخی واقعیت‌های تلخ باستان‌شناسی ۷۷
- ۱۶- حسادت ۸۱
- ۱۷- دیگر تمام زندگی‌ام وابسته به توست ۸۵

۴۶- طبیعی است که کسی نامزدش را میانه راه رها کند؟.....	۲۶۱
۴۷- مرگ پدرم.....	۲۶۹
۴۸- مهمترین چیز در زندگی شاد بودن است.....	۲۷۵
۴۹- تصمیم داشتم به او پیشنهاد ازدواج بدهم.....	۲۸۱
۵۰- این آخرین دیدار بود.....	۲۸۹
۵۱- شادمانی تنها نزدیک بودن به شخصی است که از صمیم قلب دوستش داری.....	۲۹۷
۵۲- فیلمی در مورد زندگی و رنج‌ها باید صادقانه باشد.....	۳۰۳
۵۳- دلخوری و یک قلب شکسته برای کسی اهمیت ندارد.....	۳۰۹
۵۴- زمان.....	۳۱۷
۵۵- فردا دوباره می‌آیم و دوباره کنار هم می‌نشینیم.....	۳۲۱
۵۶- شرکت فیلم‌سازی لیمو.....	۳۲۹
۵۷- بلند شدن و نرفتن.....	۳۳۵
۵۸- دبرنا.....	۳۴۳
۵۹- از سانسور تا رسیدن به سناریو.....	۳۵۳
۶۰- شب‌های بوآز در رستوران حضور.....	۳۵۹
۶۱- نگاه کردن.....	۳۶۵
۶۲- برای وقت‌گذرانی.....	۳۶۹
۶۳- ستون شایعات.....	۳۷۵
۶۴- آتش‌سوزی در بوآز.....	۳۸۱
۶۵- سگ‌ها.....	۳۸۵
۶۶- این چیست؟.....	۳۸۹
۶۷- ادکلن.....	۳۹۳
۶۸- ۴۲۱۳ ته‌سیگار.....	۳۹۹
۶۹- گاهی.....	۴۰۳
۷۰- زندگی‌های از هم گسسته.....	۴۰۷
۷۱- کمال‌خان دیگر سری به ما نمی‌زنید.....	۴۱۱
۷۲- زندگی هم مثل عشق.....	۴۱۹

۱۸- داستان بلقیس.....	۹۱
۱۹- تشییع جنازه.....	۹۷
۲۰- دو شرط افسون.....	۱۰۱
۲۱- داستان پدرم: گوشواره‌های مروارید.....	۱۰۵
۲۲- دست رحمی‌خان.....	۱۱۵
۲۳- سکوت.....	۱۱۹
۲۴- نامزدی.....	۱۲۳
۲۵- درد انتظار.....	۱۶۵
۲۶- نمودار تشریحی درد عشق.....	۱۶۹
۲۷- خم نشو، خواهی افتاد.....	۱۷۵
۲۸- اشیایی پر از تسلی‌خاطر.....	۱۷۹
۲۹- حالا دیگر ثانیه‌ای نبود که به او فکر نکنم.....	۱۸۳
۳۰- افسون دیگر نیست.....	۱۸۷
۳۱- خیابان‌هایی که مرا به یاد او می‌انداخت.....	۱۹۱
۳۲- اشباح و سایه‌هایی که فکر می‌کردم افسون هستند.....	۱۹۳
۳۳- رفتارهایی خشن.....	۱۹۷
۳۴- مثل سگی فضایی.....	۲۰۳
۳۵- اولین بذره‌های موزه من.....	۲۰۹
۳۶- برای امیدی کوچک که درد عشقم را تسکین ببخشد.....	۲۱۳
۳۷- خانه خالی.....	۲۱۹
۳۸- مهمانی آخر تابستان.....	۲۲۱
۳۹- اعتراف.....	۲۲۷
۴۰- زندگی آرام در خانه ساحلی.....	۲۳۱
۴۱- شنا کردن به روی پشت.....	۲۳۵
۴۲- غم و اندوه پاییز.....	۲۳۷
۴۳- روزهای سرد و تنه‌های نوامبر.....	۲۴۵
۴۴- هتل فاتح.....	۲۴۹
۴۵- تعطیلات اولودا.....	۲۵۷

۴۲۳.....	۷۳- گواهینامهٔ افسون.....
۴۲۹.....	۷۴- تاریک‌خان.....
۴۳۵.....	۷۵- شیرینی‌سرای مروارید.....
۴۴۱.....	۷۶- سینماهای بی‌اوغلو.....
۴۴۷.....	۷۷- هتل بزرگ سمیرامیس.....
۴۵۵.....	۷۸- باران تابستانی.....
۴۵۹.....	۷۹- سفر به دنیایی دیگر.....
۴۶۷.....	۸۰- بعد از تصادف.....
۴۷۳.....	۸۱- موزهٔ معصومیت.....
۴۷۹.....	۸۲- کلکسیونرها.....
۴۸۵.....	۸۳- خوشبختی.....

۱- شادترین لحظهٔ زندگی من

شادترین لحظهٔ زندگی‌ام بود، می‌دانستم. اگر از قبل این را می‌دانستم برای نجات این شادمانی هر کاری می‌کردم. ممکن بود همه چیز تغییر کند؟ بله، اگر می‌دانستم این لحظه، شادترین لحظهٔ زندگی‌ام خواهد بود، هیچ‌وقت آن را از دست نمی‌دادم. با آرامشی عمیق تمام وجودم از آن حس طلایی پر شد. شادمانی‌ای که شاید چند ثانیه طول کشید اما برای من به اندازهٔ ساعت‌ها و یا سال‌ها گذشت. روز دوشنبه ۲۶ می ۱۹۷۵ بود. چند لحظه مانده به ساعت سه انگار از گناه و جزا و پشیمانی نجات پیدا کردیم.

افسون را آرام در آغوش گرفتم. شاد بودم. آنقدر غرق در عشق بودم که اصلاً به شکل این گوشواره توجه نکرده بودم. آن بیرون هوا بسیار مطبوع بود. زیبایی روزهای بهار استانبول را داشت. مردم استانبول هنوز لباس‌های زمستانی می‌پوشیدند. با این که زمستان تمام شده بود اما داخل مغازه‌ها و ساختمان‌ها هنوز سرد بود.

مثل بچه‌ها زیر یک لحاف دراز کشیده بودیم، لحافی که بوی عود می‌داد. از سوی پنجرهٔ رو به دریا باد ملایمی می‌وزید، بادی که بوی بهار می‌داد. باد پرده‌های توری را تکان می‌داد و بدن ما را نوازش می‌کرد. صدای بچه‌هایی که آن پایین فوتبال بازی می‌کردند به گوش می‌رسید. حتی فحش‌ها و دعوای‌شان کلمه به کلمه شنیده می‌شد. گاهی به یکدیگر نگاه می‌کردیم و